

به نام ایگانه مهرین

دو پرنده دو بال

داستان یک دوست واقعی

نوشته‌ی

میشل براد

ترجمه‌ی

فروزنده صالحی

ویرایش

افسانه شعبان‌نژاد





وقتی که تک‌بال
پرنده‌ی کوچولوی قصه ما
از تخم بیرون می‌آمد،
نمی‌دانست که
با پرنده‌های دیگر فرق دارد.





وقتی که برادرهایش
او را به هم دیگر نشان دادند
و خندیدند، تازه فهمید که
یک بال دارد.

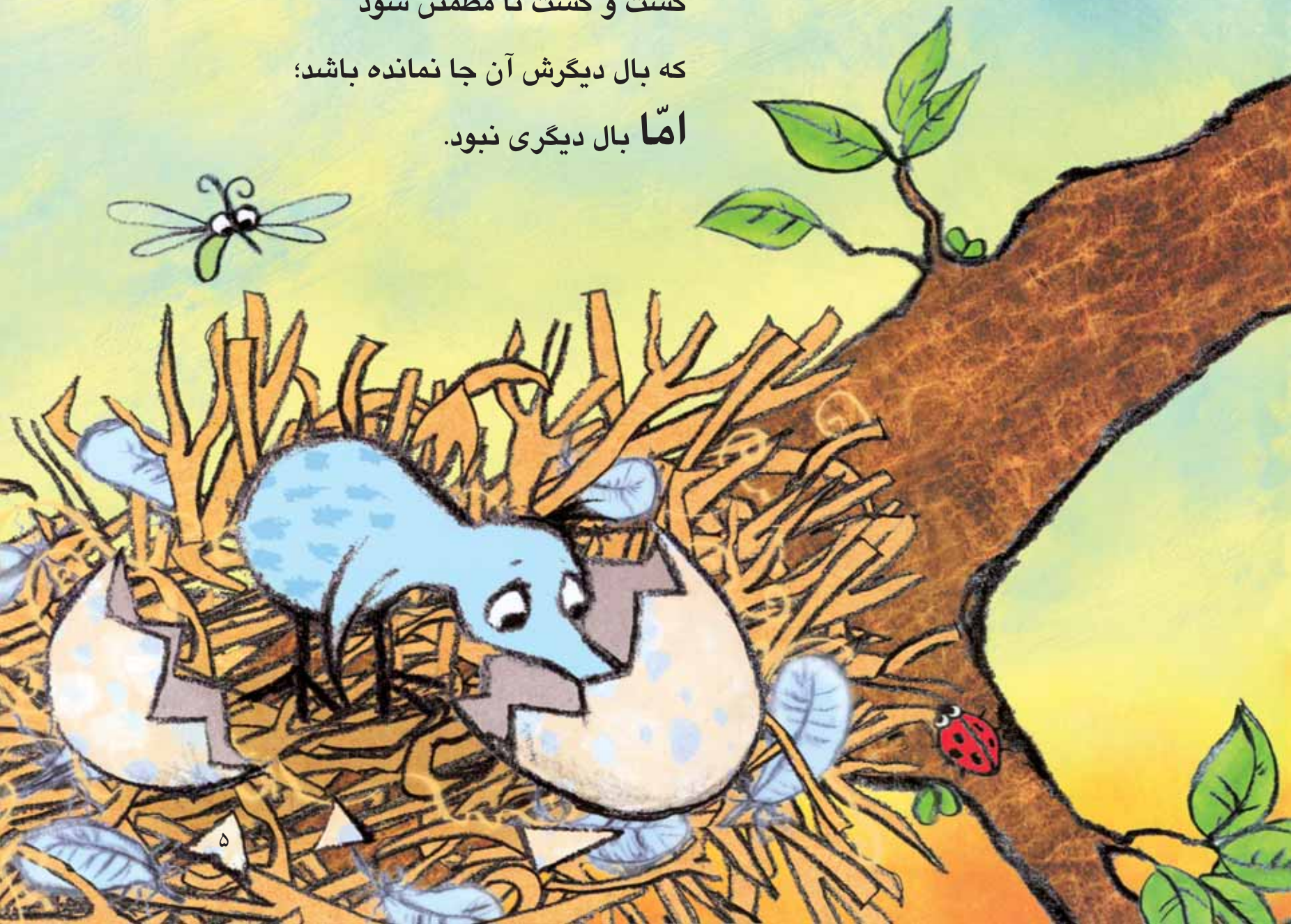
پرنده‌ی کوچولو تک‌بال


توی پوسته‌ی تخم را خوب نگاه کرد،

گشت و گشت تا مطمئن شود

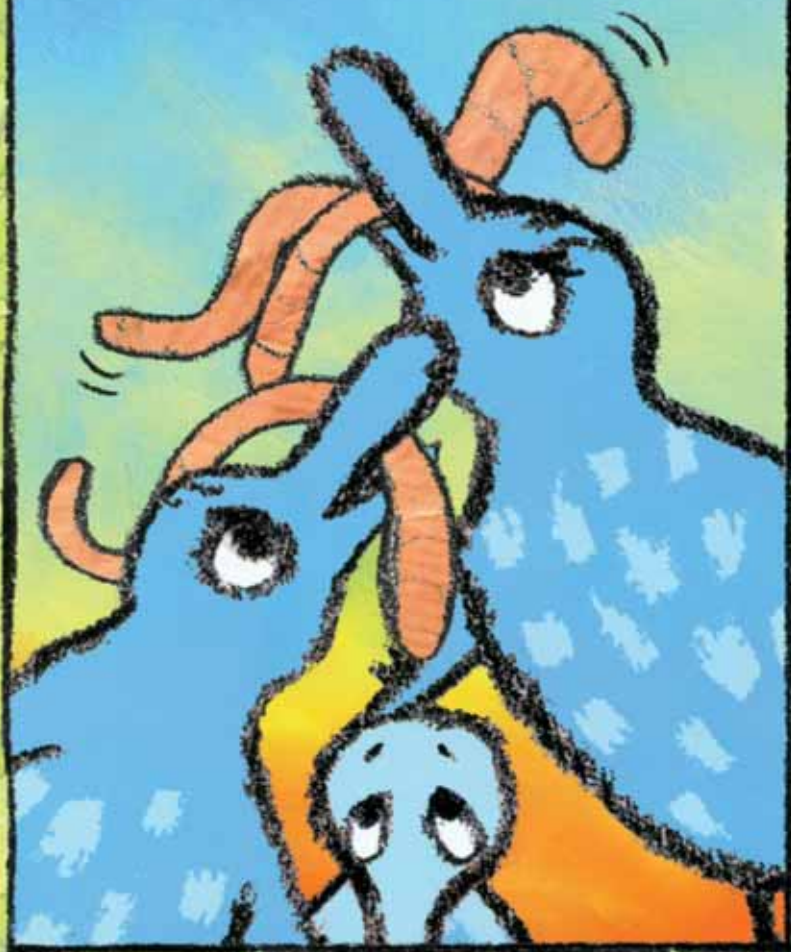
که بال دیگرش آن جا نمانده باشد؛

اما بال دیگری نبود.





بدون این که برای تکبال
چیزی باقی بگذارند.



روزها می گذشتند.

برادرهای تکبال

بزرگ و قوی می شدند و

تمام کرم های چاق را قورت می دادند.

تکبال فقط
کرم‌های لاغر را
که باقی مانده بود،
می خورد.



آن‌ها به تکبال می‌گفتند:
«تو نیازی به خوراکی خوب نداری،



چون هیچ وقت
با یک بال نمی‌توانی پرواز کنی.»
و او غصه می‌خورد.



تک بال هم سعی کرد برای خودش
یک بال بسازد.



وقتی که
برادرهایش پرواز کردن را یاد می گرفتند.



و او گریه کرد.



ولی با بال ساختگی نمی توانست
پرواز کند و می افتاد.